



الگوبرداری از تأسیس فلسفه اسلامی برای تأسیس علوم انسانی اسلامی

عباس گرایی^۱ | علی مصباح^۲

چکیده

تحقق تمدن نوین اسلامی به عنوان هدف نهایی انقلاب اسلامی ایران، نیازمند تولید علوم انسانی اسلامی است؛ اما در میان باورمندان به امکان علوم انسانی اسلامی درباره چگونگی تولید چنین دانشی، شاهد اختلاف نظر قابل توجهی هستیم و روش تحقیق‌های گوناگونی برای این منظور تاکنون ارائه شده است. از آنجاکه فلسفه از جمله دانش‌های وارداتی به عالم اسلام است که با تلاش عالمی چون فارابی، مدل اسلامی آن با موفقیت تأسیس و تولید گردیده، با الگوگیری از مراحل تأسیس فلسفه اسلامی توسط فارابی، می‌توان پیشنهادی برای تأسیس نسخه اسلامی علوم انسانی وارداتی عصر حاضر ارائه داد. این تحقیق با روش تحلیلی - منطقی تلاش کرده، پس از مشخص کردن مراحل نظریه‌پردازی فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی، مراحل برای تأسیس علوم انسانی اسلامی پیشنهاد دهد که عبارت‌اند از (۱) گزینش و ترجمه هدفمند آثار وارداتی علوم انسانی براساس میزان هماهنگی با آموزه‌های اسلام؛ (۲) شرح آثار و آرای گزینش‌شده توسط نخبگان باورمند به آموزه‌های اسلام؛ (۳) الهام و استفاده از آموزه‌های اسلام در جهت‌دهی در گزینش مسئله تحقیق در طرح مسائل تازه، در طرح استدلال نو، در پاسخ‌گویی به برخی مسائل علوم انسانی و در بهره‌گیری به عنوان ناظر ارزش‌یاب؛ (۴) تعیین اصول و مبانی فلسفه فارابی و سایر اصول و مبانی لازم؛ (۵) استفاده از مفاهیم، منابع و روش‌های فرافرهنگی و (۶) طبقه‌بندی علوم برای ارائه راهبردی آموزشی و پژوهشی.

کلیدواژه‌ها: تمدن نوین اسلامی؛ فارابی؛ فلسفه اسلامی؛ علوم انسانی اسلامی.

۱. نویسنده مسئول: استادیار، گروه فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران Geraei2144@qabas.net

۲. دانشیار، گروه فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران

مقدمه

«تمدن، فضایی است که انسان در آن فضا از لحاظ معنوی و مادی می‌تواند رشد کند و به غایات مطلوبی که خدای متعال او را برای آن غایات خلق کرده است، برسد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۰۶/۱۴) و این تمدن دو بخش دارد؛ نخست، بخش ابزاری و دیگری بخش حقیقی و اصلی. بخش ابزاری، ارزش‌هایی هم‌چون علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغند و بخش اصلی اموری است که متن زندگی افراد را تشکیل می‌دهد که درحقیقت، همان سبک زندگی است (ر.ک: خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۰۷/۲۳). آنچه پایه هر دو بخش را شکل می‌دهد و نقشی تعیین‌کننده در این دو بخش دارد، علوم انسانی است. تمدن نوین اسلامی برای تمایز از تمدن غرب و شرق نیازمند تحول در علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی است تا بتواند الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت و سبک زندگی اسلامی را به ارمغان آورد (ر.ک: ابوطالبی، ۱۳۹۶).

ازاین‌رو، امروزه ایده تولید علوم انسانی اسلامی مورد توجه اندیشمندان بسیاری قرار گرفته است؛ اما در میان باورمندان به امکان علوم انسانی اسلامی، درباره چگونگی تولید چنین دانشی شاهد اختلاف نظر قابل توجهی هستیم. فلسفه از جمله دانش‌های وارداتی به عالم اسلام است که با تلاش عالمی چون فارابی، مدل اسلامی آن با موفقیت تأسیس و تولید گردید؛ به گونه‌ای که دانش تولیدشده توسط وی، هم متأثر از آموزه‌های اسلام است و می‌توان آن را به اسلام منسوب نمود و هم دستاوردهای این تلاش، به گونه‌ای ارائه شده که قابلیت ارائه در فرهنگ‌های گوناگون را دارد و توانسته است امکان تفاهم با سایر فرهنگ‌ها را فراهم نماید ازاین‌رو، با الگوگیری از مراحل تأسیس فلسفه اسلامی توسط فارابی، می‌توان پیشنهادی برای تأسیس نسخه اسلامی علوم انسانی وارداتی عصر حاضر ارائه داد تا مقدمه‌ساز تمدن نوین اسلامی گردد. بنابراین پرسش اصلی این تحقیق این خواهد بود که چگونه با الگوگیری از مراحل نظریه‌پردازی فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی، می‌توان الگویی برای تولید علوم انسانی اسلامی ارائه داد؟ پاسخ این پرسش را با روش تحلیلی - منطقی با پاسخ‌گویی به دو پرسش فرعی پی خواهیم گرفت؛ ۱) فارابی برای تأسیس

فلسفه اسلامی کدام مراحل را پیمود؟ ۲) چگونه می‌توان از مراحل پیموده شده توسط فارابی برای تأسیس علوم انسانی اسلامی الگوبرداری نمود؟

پیشینه تحقیق

به نظر می‌رسد مسئله علم دینی که در دهه‌های اخیر مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته، بیشتر متأثر از رخدادهای قرون اخیر در جهان غرب و ظهور عصر روشنگری است که موجب گسترش مکاتب فلسفی تجربه‌گرا گردید (ر.ک: حسنی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۵-۱). حاصل گسترش این مکاتب، ارائه تعریفی جدید از علم و انحصار روش تحقیق، در روش حسی و تجربی و بی‌معنا خواندن آموزه‌های اخلاقی، دینی و الهیاتی بود (Ayer, 1910, p.64-78). این فرآیند تا جایی پیش رفت که اساساً فضای دانشگاهی در تقابل با دین قرار گرفت و سخن گفتن از آموزه‌های دینی در دانشگاه‌ها نوعی خرافه‌گویی محسوب می‌گردید و در برابر آن واکنش نشان داده می‌شد (Plantinga, 1984).

از حدود دویست سال پیش که علم غربی وارد جهان اسلام شد - که می‌توان آن را آغاز دوران تجددخواهی نامید - واکنش‌های متعدد و متفاوتی در برابر آن در جهان اسلام نشان داده شد. از جمله این واکنش‌ها شکل‌گیری جریانی است که به سبب نقایص و تنافی این علوم با مبانی اسلامی تلاش داشت علوم اسلامی تولید کند و جوامع اسلامی را به دوران شکوفایی تمدن اسلامی بازگرداند. این رویکرد به دنبال نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام که پس از افول تمدن اسلامی شکل گرفتند، اندیشه اسلامی کردن علوم انسانی و حتی علوم طبیعی را دنبال کرده است (باقری، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵). سیدمحمدنقیب العطاس و اسماعیل الفاروقی، مدعی ابداع اصطلاح اسلامی‌سازی علوم‌اند. العطاس در مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی، در مالزی و فاروقی در مؤسسه‌ای با نام مؤسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی، در ایالات متحده به بسط اندیشه اسلامی‌سازی علم در قلمروهای مختلف علوم انسانی پرداخته‌اند (باقری، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵). در کشور مصر نیز ایده اسلامی‌شدن علم و دانشگاه دنبال شد. این کشور با سابقه آموزه‌های اندیشمندانی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده، در جریان مبارزه‌ای که به رهبری دانشگاه الازهر و دیگر محافل دینی ضدسکولاریسم شکل گرفت، شاهد قوی‌ترین صحنه‌های

برخورد جدی در مقابل حرکت سکولارشدن دانشگاه‌ها بود (حسینی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۶). در ایران این دغدغه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران با تأکیدات امام خمینی (ره) و پس از ایشان با رهنمودهای مقام معظم رهبری بسیار پررنگ شد و شتابی متفاوت به خود گرفت و آثاری در این زمینه منتشر گشت.

آیت الله جوادی آملی در کتاب‌های شریعت در آینه معرفت و منزلت عقل در هندسه معرفت دینی از علم دینی سخن گفته و به تبیین مقصود خود از دین، علم و علم دینی پرداخته‌اند که راه کارهای ایشان بیشتر ناظر به حوزه علوم طبیعی است. برخی با استفاده از روش اجتهادی مرسوم در حوزه‌های علمیه دینی و تلاش برای ارتقای آن، راهبردی برای تولید علوم انسانی اسلامی ارائه داده‌اند. علی عابدی شاهرودی در مقاله «نظریه علم دینی بر پایه سنجش علم و دین» (حسینی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۳۳ - ۷۴) و نیز آقایان حسینی و علی‌پور در کتاب *پارادایم اجتهادی دانش دینی* (علی‌پور، ۱۳۹۰) چنین راهبردی را دنبال کرده‌اند. کتاب گامی به سوی علم دینی از دیگر آثاری است که به ارائه راه کار تولید علم دینی پرداخته و با تقسیم علم دینی به دو سطح تجربی و فراتجربی پیشنهاد می‌دهد تمامی ادعاهای تجربه‌پذیر علم دینی در سطح تجربی بررسی گردد و سطح فراتجربی، متکفل بررسی سایر دعاوی علم دینی (مبانی فلسفی، کلامی، ارزشی و ...) گردد (بستان، ۱۳۸۴). بستان، کتاب *نظریه سازی دینی در علوم اجتماعی با تطبیق بر جامعه شناسی خانواده* (بستان، ۱۳۹۲) را براساس همین راهبرد تدوین کرده است. اثر دیگری که در زمینه علم دینی منتشر شد، کتاب *معنا، امکان و راه کارهای تحقق علم دینی* (سوزنچی، ۱۳۸۹) است. سوزنچی در این اثر معتقد است در هر موضوعی از موضوعات که علمی با تکیه بر مبانی معتبر فلسفه الهی، از منابع معرفتی مورد قبول اسلام، در راستای غایات اسلامی تولید شود، علم اسلامی است. وی پس از بحث از امکان چنین علمی، راه کارهایی برای تحقق آن ارائه می‌دهد. از دیگر آثار منتشرشده مرتبط با موضوع علم دینی، *فلسفه علوم انسانی در اسلام* نوشته علی مصباح است که علاوه بر بحث از چیستی علوم انسانی و مبانی فلسفی آن‌ها، نحوه دخالت معرفت دینی در علوم انسانی را بررسی نموده است (مصباح، ۱۳۹۷، مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۳، ص ۱۱۹ - ۱۳۶). این تحقیق نیز تلاش خواهد کرد با الگوگیری از مراحل نظریه پردازی فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی الگویی برای تولید علوم انسانی اسلامی ارائه دهد.

۱- تأسیس فلسفه اسلامی فرافرهنگی توسط فارابی

هرچند ورود فلسفه به دنیای اسلام با نهضت ترجمه آغاز شد، شکل گیری فلسفه اسلامی به معنای واقعی کلمه به دست فارابی صورت پذیرفت و احتمالاً به همین دلیل است که او را در مقایسه با ارسطو، معلم ثانی لقب داده اند (فناپی اشکوری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۲۰۱). می توان گفت کار بزرگ فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی و مراحل نظریه پردازی فلسفی وی با برداشتن پنج گام اساسی شکل گرفت:

۱-۱- گام نخست؛ ترجمه و شرح آثار و آرای بزرگان یونان

نخستین گام فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی، نقل و تبیین آرای بزرگان فلسفه یونان با بیانی شیوا و عربی فصیح است، به گونه ای که شخصیتی هم چون ابن سینا تنها با بیان او، اغراض ارسطو را دریافت (القفطی، ۱۳۲۶، ص ۲۷۰).

گرچه آثار یونانی طی نهضت ترجمه به عربی برگردانده شد و در دسترس متفکران اسلامی قرار گرفت، فارابی در مقام نقل و شرح آن آرا با بیانی شیوا، نقشی اساسی داشته است. او فلسفه یونانی را به خوبی درک کرده و به عمق آرای فیلسوفان یونانی رسیده بود، تا جایی که نقل شده برخی از این آثار را چهل بار و برخی را صدبار مطالعه کرده بود (فارابی، ۱۹۱۰م، الف ص ب). این امر وی را قادر ساخت تا این آرا را در آثار خود به خوبی منعکس کند.

از آنجا که تا زمان فارابی، ابهام و نوعی آشفتگی علاوه بر مسائل فلسفه در ماهیت فلسفه نیز وجود داشت، در شروح فارابی تلاشی برای رفع این ابهام و آشفتگی دیده می شود. فارابی در رساله ماینیغی ان یقدم قبل تعلم فلسفه ارسطو (فارابی، ۱۹۱۰م، ب) تلاش می کند اموری را توضیح دهد که در شناخت بهتر فلسفه ارسطو مؤثر است. وی در این اثر به معرفی و دسته بندی آثار ارسطو، حتی روش مطالعه آثار ارسطو می پردازد.

فارابی علاوه بر شرح آرای بزرگان، تلاش داشته تا دیدگاه بزرگان فلسفه به غلط ارائه نگردد و از تحریف نیز مصون بماند. برای مثال، وی در مقدمه شرح رساله زنون الکبیر الیونانی از تصحیح برخی شروح خبر داده است. او در قالب فیلسوفی توانا و مصلح تلاش کرد شرحی مناسب از فلسفه یونان به جهان اسلام ارائه دهد.

۱-۲- گام دوم؛ الهام از آموزه‌های اسلام

فیلسوف متدین، به حقیقت دین باور دارد و به هر میزان که اعتبار آن‌ها اثبات شده باشد، به همان میزان آن‌ها را معتبر می‌داند. این منبع موثق برای فیلسوفان مسلمان ازجمله فارابی، منبع الهام و تأثیرپذیری بوده و خواهد بود. البته فیلسوفان اسلامی، روش فلسفه را «روش برهانی» می‌دانند و معتقدند این روش، مقوم و شرط فلسفه است؛ زیرا موضوع فلسفه عام‌ترین موضوعات است و این امر سبب می‌شود که فلسفه عام‌ترین علوم باشد و دانشی پیشتر از آن نباشد که فلسفه به آن محتاج باشد بنابراین، فلسفه باید کار خویش را از اصول بدیهی آغاز و به تدریج احکامی را برای موضوع عام خویش اثبات نماید ازاین‌رو، کار فلسفه تنها با برهان سامان می‌یابد. برهان، قیاسی است که از مقدمات یقینی شکل گرفته و ذاتاً نتیجه یقینی از آن حاصل می‌شود؛ یعنی مقدماتی که در استدلال برای اثبات صدق گزاره‌ای فلسفی به کار می‌روند یا باید بدیهی باشند یا درنهایت به بدیهیات منتهی شوند. این بدان معناست که فیلسوفان مسلمان، داوری در باب صدق گزاره‌های فلسفی را تنها به عقل سپرده‌اند و تأثیرپذیری ایشان از آموزه‌های اسلام بدین معنا نیست که برای اثبات صدق گزاره‌ای فلسفی، به جای استدلال عقلی، به وحی استناد کرده باشند. با این وجود آموزه‌های اسلامی به‌ویژه مدعیات هستی‌شناسانه دین - که در قرآن و کتب معتبر روایی مطرح شده‌اند - به‌گونه‌ای دیگر فیلسوفان مسلمان ازجمله فارابی را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. الهام‌بخشی آموزه‌های اسلامی برای فارابی و سایر فیلسوفان مسلمان را می‌توان در قالب چهار نوع تأثیر، منظم نمود؛ (۱) جهت‌دهی در گزینش مسئله تحقیق؛ (۲) الهام در طرح مسائل تازه؛ (۳) الهام در طرح استدلال نو در فلسفه اسلامی و (۴) تأثیر به‌عنوان ناظر ارزش‌یاب (عبودیت، ۱۳۸۲ ج ۱ ص ۵۵) که در ادامه به شرح این تأثیرات اشاره می‌گردد.

۱- جهت‌دهی در گزینش مسئله تحقیق: مسائل متعددی در فلسفه یونان مطرح بوده است؛ اما برای فیلسوفان مسلمان برخی از این مسائل اهمیت و اولویت خاصی داشته و همین امر موجب شده تا آن مسائل را با دقت بیشتری مورد تحقیق قرار دهند و فروعات گسترده‌ای را به آن مسائل بیفزایند. تأثیر آموزه‌های اسلامی در تشخیص این اولویت و اهمیت و توسعه ابواب این مسائل، کاملاً مشهود است. برای مثال، با نگاهی گذرا به منابع دینی می‌توان دریافت که خداشناسی، به‌ویژه مسئله توحید، با اهمیت‌ترین آموزه دینی است و فیلسوفان مسلمان نیز به مقتضای ایمان‌شان،

مسئله خداشناسی را در اولویت تحقیق خویش قرار داده‌اند، به گونه‌ای که تحقیقات فیلسوفان مسلمان در باب خداشناسی در مقایسه با چهار صفحه‌ای که ارسطو به مبحث خدا اختصاص داده است، قابل مقایسه نیست. ارسطو خدا را تحت عنوان «محرک اول» یا «محرک غیر متحرک» که فعلیت محض است، اثبات کرده و تنها به اختصار توضیح داده که او چگونه تحریک می‌کند (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۳۹۹-۴۰۲)؛ اما فارابی تحت تأثیر اهمیتی که اسلام به مسئله خداشناسی می‌دهد، این مسئله را با ابتکارات خود توسعه داده، فروعات فراوانی را به آن افزود. بنابراین اصل رفتن به سوی مسئله خداشناسی و توسعه آن تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی بوده که در ادامه نمونه‌هایی از این ابتکارات و توسعه در آثار فارابی خواهد آمد.

۲- الهام در طرح استدلال نو: یقیناً در آموزه‌های دینی درخصوص موضوعاتی هستی‌شناسانه، مسائلی طرح شده است بدون اینکه استدلالی فلسفی بر آن اقامه گردد. از طرفی ممکن است همین موضوعات در میان موضوعات فلسفی نیز طرح شده باشد؛ اما خروجی استدلال‌های فلسفی، توان پوشش تمامی ویژگی‌هایی که برای آن موضوع در دین بیان شده ندارد. چنین موضوعاتی فیلسوف مسلمان را بر آن می‌دارد که برای تأکید بر صدق چنین مدعیاتی و فراهم کردن زمینه پذیرش آن‌ها، دست به ابداع استدلال‌هایی فلسفی بزنند تا جایی که ممکن است آن ویژگی‌ها را پوشش دهد. برای مثال، وجود خدا در فلسفه‌ای که به دست فارابی رسیده بود، موضوعی تازه محسوب نمی‌شد؛ اما ویژگی‌های خدای فلسفه یونان فاصله بسیار زیادی با ویژگی‌های خداوند در آموزه‌های دینی داشت. فارابی با دست‌یابی به مفهوم واجب و ممکن، با استدلالی ابتکاری خداوند را به عنوان واجب الوجود بالذات اثبات می‌کند و بر این اساس، همه موجودات نظام هستی در دو ساحت واجب الوجود بالذات و ممکنات بالذات قرار می‌گیرند. در یک سو، ممکن الوجودها هستند که به سبب ممکن الوجود بودنشان پیوسته محتاج‌اند و در سوی دیگر، واجب الوجودی است که قائم به خود و بی‌نیاز از علت است (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۱-۵۳). نمونه دیگر چنین الهامات را در پیشنهاد برهان صدیقین توسط فارابی برای اثبات وجود خداوند متعال می‌توان دید. اولین بار فارابی با استشهاد به آیه شریفه **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**^۱ این نوع برهان را پیشنهاد کرده است (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۸)؛ گرچه او خود نمونه‌ای از این نوع برهان را اقامه نکرد. پس از

۱. فصلت (۴۱)، ۵۳. آیا پس نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است.

او، ابن سینا با استشهاد به همین آیه، نمونه‌ای از آن را در *شارحات* ارائه کرده است (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۲۷۶). برهان اسد و اخصر، فارابی نمونه‌ای دیگر از این دسته استدلال‌هاست که بدون استفاده از امتناع تسلسل، واجب‌الوجود بالذات را اثبات می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۶۶). این نوع استدلال در این متن روایی ارائه شده است: «... فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِبْتِاتِ الصَّانِعِ لَوْجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَالْإِضْطِرَّارِ إِلَيْهِمْ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَأَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَ لَيْسَ مِثْلَهُمْ...» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۸۴). هم‌چنین با الهام از استدلال حضرت ابراهیم (قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ^۱) برای یافتن رب العالمین، عدم دوستی امور ناپایدار را معیاری برای شناخت حق معرفی می‌نماید (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۸).

از این رو، فارابی را می‌توان پایه‌گذار و طراح مباحثی الهیاتی دانست که درباره وجود خاص و اوصاف خداوند بحث می‌کند. فارابی در باب صفات خداوند نیز مباحثی را مطرح می‌کند که نشان از تلاش وی برای پوشش مسائل فلسفی بر ویژگی‌ها مآثوره خداوند است، نظیر اینکه «واجب‌الوجود بالذات نمی‌تواند متعدد باشد» (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۴) و «علم واجب تعالی به ذاتش مستلزم علم به قدرتش است و علم به قدرتش، علم به کثرات و همه ماسوی‌الله را در پی دارد» (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۸). این گونه تحقیقات فارابی در باب خداشناسی هم خدای فلسفه را به خدای دین نزدیک کرد و هم رویکردی را ترسیم کرد که غالب فیلسوفان مسلمان پس از وی از آن پیروی کردند.

۳- الهام در طرح مسائل تازه: گاه نیز موضوعاتی هستی‌شناختی در میان آموزه‌های دینی آمده که هیچ سابقه‌ای در فلسفه نداشته است. فیلسوفان مسلمان به اقتضای ایمان خویش و باور به صدق آموزه‌های دینی، درصدد بررسی عقلی چنین موضوعاتی برآمده‌اند و همین امر موجب طرح مسائلی نو در حوزه فلسفه شده است. برای مثال، نیازمندی مخلوقات به خالق از موضوعاتی است که با صراحت و تأکید فراوان در آموزه‌های دینی آمده است. برای نمونه، قرآن کریم درباره نیازمندی مردم به الله می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۲»؛ اما بررسی عقلی این نیازمندی و چرایی آن، در فلسفه پیش از فارابی دیده نمی‌شود.

۱. «گفت من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم» انعام (۶)، ۷۶.

۲. «ای مردم! شما بندگان به خدا، و فقط خدا بی‌نیاز و ستوده است» فاطر (۳۵)، ۱۵.

فارابی با استفاده از اصل تمایز وجود و ماهیت و تقسیم موجودات به واجب و ممکن، به تبیین چرایی این نیازمندی و رابطه این پرداخت. وی پس از تحلیل ماهیت اشیا، ماهیت را نسبت به وجود و عدم لاقتضا می‌یابد و از همین جا مفهوم کلیدی «امکان ذاتی» را ابداع می‌کند و راز نیازمندی ممکنات به علت را همین بی‌اقتضایی ماهیت آن‌ها نسبت به وجود و عدم می‌داند، چراکه وقتی ماهیت خود اقتضای وجود را ندارد، ناچار است که از دیگری آن را تمنا کند و به سبب دائمی بودن این ویژگی برای ممکنات، دائمی بودن نیازمندی آن‌ها آشکار می‌گردد. وی در فص نخست *فصوص الحکمه* چنین می‌نویسد:

الماهیه المعلوله لا یمتنع فی ذاتها وجودها و الا لم توجد، ولا یجب وجودها بذاتها و الا لم تكن معلوله، فهي فی حد ذاتها ممکنه الوجود، و تجب بشرط مبدئها، و تمتنع بشرط لامبدئها. فهي فی حد ذاتها هالکة و من الجبهه المنسوبه الی مبدئها واجبه ضروره. ف (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)^۱ (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۸).

فارابی خود بعد از این ابداع بسیار مؤثر در فلسفه اسلامی، به این آیه شریفه استشهاد می‌کند که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ این امر شاهدهی است بر اینکه وی، مفهوم کلیدی «امکان ذاتی» را از این آیه الهام گرفته است. این ابتکار فارابی به طور مستقیم یا غیرمستقیم کل فلسفه اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داد. در ضمن این تحلیل، وی اصطلاح «واجب بالغیر» و «ممتنع بالغیر» را نیز ابداع کرده است.

۴- تأثیر به عنوان ناظر ارزش یاب: روش فلسفه، عقلی و برهانی است و فیلسوف تلاش دارد که مسائل خویش را با برهان حل نماید و برهان، قیاسی است که از مقدمات یقینی ذاتاً نتیجه یقینی به دست می‌دهد؛ اما در مسائل پیچیده فلسفی که گاه چندین حد وسط طولی دارد با وجود تلاش برای رعایت شرایط صوری و مادی برهان این امکان وجود دارد که فیلسوف به خطا رود، چراکه انسان غیرمعصوم به دلیل محدودیتی که در کسب دانش دارد، ممکن است دچار اشتباه گردد. اختلافات فیلسوفان بزرگی چون فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا خود شاهد بر این مدعاست. با وجود اینکه این فیلسوفان در تحقیق مسائل فلسفی ملتزم به روش برهان اند اختلاف در

۱. «هر چیزی جز ذات او هلاک شدنی است» قصص (۲۸)، ۸۸.

برخی مسائل فلسفی در تحقیقات آن‌ها به گونه‌ای مشاهده می‌شود که می‌توان گفت به یقین یکی از ادعاها صحیح و دیگری خطاست. البته این اختلاف عمدتاً در مسائل پیچیده فلسفی است و در صورت‌های بدیهی استدلال و اولیات و نظایر این‌ها جای شک و شبهه نیست. حاصل آنکه فیلسوف در مسیر تلاش فکری خویش علاوه بر آنکه باید به روش برهانی تن دهد و اصول و قواعد آن را رعایت نماید و از مغالطه بپرهیزد، لازم است مراقب‌هایی را به کارگیرد تا با آن‌ها تحقیقات خویش را رصد کند و از خطاهای احتمالی جلوگیری کند.

یکی از مهم‌ترین اموری که فیلسوف مسلمان با آن می‌تواند تحقیقات خود را رصد کند و خطاهای احتمالی آن‌ها را دریابد، آموزه‌های یقینی اسلام است. بر این اساس، اگر فیلسوف مسلمان که به صدق آموزه‌های اسلام ایمان دارد، در تحقیقات فلسفی خویش به نتایجی دست یابد که در تعارض با آموزه‌های صریح، قطعی و غیرقابل تأویل دین باشد، استدلال خویش را که چنین نتیجه‌ای به دست داده، بازنگری می‌کند و تلاش می‌کند وجه مغالطه آن را کشف کند و چه بسا با چنین تلاشی به استدلال صحیح دست یابد. البته آموزه‌های غیرصریح و تأویل‌پذیر دین نیز در حد هشدار، می‌توانند فیلسوف را به دقت بیشتر وادارند. گرچه ممکن است تلاش فیلسوف، احتمال مجاز یا تأویل در این گونه آموزه‌ها را مطرح نماید.

فارابی با اتخاذ اصل «وحدت دین و فلسفه» که توضیح آن خواهد آمد، درحقیقت این نظارت آموزه‌های دینی بر تحقیقات فلسفی را پذیرفته و در جایی که تحقیقات فلسفی با دین تعارضی داشته، از کنار آن با بی‌اعتنایی عبور نکرده است. برای نمونه، وی برای جمع میان این آموزه افلاطونی که «رئیس مدینه فاضله جز فیلسوف نتواند بود» و این آموزه اسلامی که «ریاست جامعه از آن پیامبر و جانشینان اوست» بسیار کوشیده و حاصل تلاش خود را این گونه ارائه داده که همه پیامبران برخوردار از حکمت‌اند (فارابی، ۱۹۹۵ م، ص ۱۲۱). وی هم‌چنین در برابر کسانی که وحی و نبوت را امری نامعقول جلوه می‌دادند، تفسیری عقلانی از وحی به دست می‌دهد و آن را با کمال قوه عاقله و متخیله پیوند می‌زند (فارابی، ۱۹۹۵ م، ص ۱۲۱).

۱-۳- گام سوم: تعیین اصول

فارابی در حد شارح فلسفه یونانی باقی نماند و از این حد گذشت. فارابی گرچه خود را شاگرد ارسطو می‌داند؛ اما او شاگردی است که به مقام اجتهاد می‌رسد و صورت تازه‌ای از تفکر فلسفی را

رقم می‌زند. هنگامی که از او می‌پرسند چه کسی در فلسفه عالم‌تر است؛ تو یا ارسطو؟ در پاسخ می‌گوید: «لو أدرکته لکننت أكبر تلامذته»؛ اگر او را درک می‌کردم بزرگترین شاگرد او بودم (فارابی، ۱۹۱۰م، الف، ص ب).

هر دانش‌اصیلی، از جمله فلسفه اصیل، اصول خاصی دارد که مسائل آن، فرع بر آن اصول‌اند. مقصود از اصل در اینجا اعم از اصول متعارف و اصول موضوعه و مسائل بنیادین یک علم است. توضیح اینکه گاه برای اثبات مسائل یک علم از گزاره‌هایی استفاده می‌شود که بدیهی و بی‌نیاز از اثبات‌اند. این دسته از گزاره‌ها که در حقیقت مبادی همه علوم محسوب می‌شوند، اصول متعارف نام نهاده می‌شوند؛ اما گاه برای این منظور از گزاره‌هایی استفاده می‌شود که بدیهی نبوده و نیازمند به اثبات‌اند ولی این اثبات در علمی دیگر صورت می‌گیرد. اصول موضوعه، نامی است که بر این دسته از گزاره‌ها گذاشته می‌شود. این دو دسته اصول را مبادی تصدیقی علوم می‌نامند (حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۳-۲۱۴)؛ اما گاه محقق، در ابتدای تحقیق خویش، مسئله یا مسائلی را اثبات می‌نماید و پاسخ خود به این مسئله یا مسائل را اصل برای سایر مسائل خویش قرار می‌دهد. این دسته از مسائل را می‌توان مسائل بنیادین یک علم نام نهاد.

اگر فارابی از همان اصولی که یونانیان آغاز کرده بودند، نظام فکری خویش را آغاز می‌کرد، نمی‌توانستیم او را فیلسوف مؤسس بنامیم؛ اما از آنجا که فارابی در اصول فلسفه، صاحب‌نظر و صاحب تصرف بوده، کار او تأسیسی و وی فیلسوف مؤسس است. فیلسوفی که اصولی متفاوت را می‌یابد و آن‌ها را نقطه آغاز فعالیت پژوهشی خویش قرار می‌دهد، مسائل فلسفه را متفاوت با دیگران طرح‌وحل می‌نماید، هرچند در ظاهر مسائلی از نظام فلسفی او به همان نحو که پیشینیان عنوان کرده‌اند، تکرار شود.

۱-۳-۱- اصل اول: وحدت واقعیت

یکی از اصول اساسی اندیشه فارابی این بود که فلسفه حقیقی یکی بیش نیست و از همین‌رو، اولین مرحله تفکر فلسفی فارابی اثبات اتفاق رأی و نظر استادان بزرگ فلسفه است، چراکه از نظر وی مقصد این استادان واحد است و در طلب واقعیت واحدند. از نگاه او فلسفه در جست‌وجوی واقعیت است و واقعیت نیز امری یگانه است از این‌رو، تفاوت فلسفه‌ها بی‌معنا خواهد بود (فارابی، ۱۴۰۵ ق، ص ۸۰). از طرفی دیگر، فارابی معتقد بود فلسفه و دین نیز در موضوع و حقیقت یکی

هستند گرچه در ظاهر با هم اختلاف دارند. درواقع تلاش فارابی برای جمع آرای افلاطون و ارسطو و هم‌چنین اثبات وحدت فلسفه و حقیقت دیانت، تمهید مقدمه‌ای برای تأسیس فلسفه و کاشتن نهال آن در سرزمین تاریخ و فرهنگ اسلامی بود (ر.ک: داوری اردکانی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷). فارابی فلسفه را عین آرای اهل مدینه فاضله می‌دانست و معتقد بود که رئیس مدینه باید فیلسوفی باشد که علم خود را از مبدأ وحی می‌گیرد. درواقع رئیس فیلسوف مدینه فاضله فارابی، نبی است و دین صحیح به نظر او عین فلسفه است (فارابی، ۱۹۹۵ م، ص ۱۲۱). درحقیقت اصل وحدت واقعیت و لزوم عدم تعارض مدعیان واقعیت، اصلی معرفت‌شناختی است که فارابی از آن در تأسیس نظام فلسفه اسلامی بهره می‌گیرد.

۱-۳-۲- اصل دوم: ابتدای علوم عملی بر علوم نظری

ازنظر فارابی، حکمت یا فلسفه به معنای عام، مشتمل بر حکمت نظری و حکمت عملی است. حکمت نظری، حکمتی است که انسان با آن به موجوداتی علم می‌یابد که هستی آن‌ها خارج از فعل و قدرت او است و غایت آن تنها شناخت واقع است. پس موضوع این دسته از علوم، موجوداتی است که تحقق آن‌ها به اراده انسان وابسته نیست، مانند حیوانات، زمین و ... و غایت آن‌ها صرفاً شناخت واقع است و شأن آن‌ها این نیست که مورد عمل انسان واقع شوند؛ اما حکمت عملی، حکمتی است که انسان با آن به امری علم می‌یابد که از فعل او به دست می‌آیند و غایت آن‌ها شناخت واقع برای عمل است. به این معنا که موضوع این علوم با اراده انسان تحقق می‌یابند مانند، خانواده، جامعه، خرید و فروش و ...، هدفی که این علوم دنبال می‌کنند شناخت واقع برای دخل و تصرف در آن است (فارابی، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۵۶). ازنظر فارابی حکمت عملی مانند فروع دین که بر اصول دین بنا شده، بر حکمت نظری اساس یافته است. به نظر فارابی نظام مدینه، متناظر با نظام عالم است و این هر دو نظام را با علم نظری باید شناخت و تا این شناخت نباشد، ترتیب نظام فاضل میسر نیست (فارابی، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۴۲).

و به عبارت دیگر سیاست فاضله سیاست رؤسایی است که راسخ در علم باشند و قوم خود را تعلیم کنند و به مقامی که شایستگی آن‌را دارند برسانند. در نظر فارابی، چنانکه خداوند عالم را اداره می‌کند، رئیس مدینه فاضله هم امور مدینه را نظم و سامان می‌دهد. «فان السبب الأول نسبته إلى سائر الموجودات كنسبه ملك المدینه الفاضله إلى سائر أجزائها» (فارابی، ۱۹۹۵ م، ص ۱۱۷).

بنابراین بدون درک هستی‌شناسی (فلسفه اولی) فارابی نمی‌توان فلسفه سیاسی او که سهم عظیمی از تحقیقات فلسفی او را به خود اختصاص داده است فهمید. فارابی کل عالم ماسوی‌الله را مخلوق خدای واحد و خدای واحد را مدبر همه امور می‌داند و به این جهت می‌گوید مدینه باید بر وفق نظام عالم سامان داده شود. اگر در عالم نظمی وجود دارد و این نظم، فعل خداوند مدبر، علیم، قدیر، سمیع، بصیر و حکیم است، در مدینه هم باید این نظم برقرار گردد بنابراین، در مدینه هم باید حکیم حکومت کند. البته حاکم باید به حکمت بالغه آشنا باشد و با آن انس داشته باشد (فارابی، ۱۹۹۵ م، ص ۱۱۸).

فارابی به مسئله رتبه‌بندی موجودات توجه فراوان نشان می‌دهد چرا که برای ارائه الگویی برای مدینه، خود را نیازمند صورت رتبی موجودات به لحاظ هستی‌شناختی می‌داند. وی بعد از ترسیم این سلسله‌مراتب در عالم هستی، طرح مدینه فاضله را براساس آن ارائه می‌دهد که درحقیقت بازنویسی طرح مدینه فاضله افلاطون (افلاطون، ۱۳۶۸، ص ۴۷۳) براساس اصول و آموزه‌های اسلام است. این کار فارابی نشان می‌دهد که از نگاه او، برای ارائه نظامی منسجم در حوزه علوم عملی، نخست باید ترسیمی جامع از هستی داشت و علوم عملی را بر واقعیت عالم، منطبق نمود ازاین‌رو، به اعتقاد فارابی، تولید دانش نظری، منطقاً مقدم بر دانش عملی است. درحقیقت اصل ابتناء علوم عملی بر علوم نظری نیز اصلی معرفت‌شناختی است که یکی از سنگ بنای تأسیس فلسفه اسلامی قرار می‌گیرد (فارابی، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۵۷).

۱-۳-۳- اصل سوم: تمایز وجود و ماهیت و تقسیم موجود به واجب و ممکن

یکی از اصولی که به عنوان مسئله‌ای بنیادین، زیربنای مسائل فلسفه اسلامی گشت، مسئله تمایز وجود و ماهیت و رابطه آن دو در ذهن و خارج است. ارسطو در این حد به تمایز وجود و ماهیت اشاره می‌کند که نمی‌توان چیستی و هستی یک چیز را با قول واحدی بیان کرد؛ چیستی شیء به وسیله تعریف آن و هستی‌اش به واسطه برهان بیان می‌شود؛ مفاد برهان و مفاد تعریف، دو چیز متفاوت است (ارسطو، ۱۳۷۸ ب، ۱۲-۹۲b۸)؛ اما مرکب دانستن موجود معلول از وجود و ماهیت و حکم به تمایز و تغایر آن دو در مقام تحلیل و ممکن‌الوجود دانستن همه اشیای دارای ماهیت، نظریه بدیعی بود که توسط معلم ثانی مطرح شد و اساس فلسفه اسلامی را پی‌ریزی کرد. براساس این اصل، هر موجود معلول، وجود و ماهیت دارد و وجود و ماهیت آن مغایر همدیگرند؛ زیرا اگر

ماهیت عین وجود شیء باشد، در این صورت تصور ماهیت یک شیء، تصور وجود آن نیز خواهد بود؛ درحالی که چنین نیست. هم‌چنین اگر ماهیت یک شیء همان وجود آن چیز باشد، از تصور آن ماهیت، تصدیق وجود آن چیز نیز لازم می‌آید درحالی که چنین نیست. ازطرف دیگر اگر وجود هم عین یا مقوم ماهیتی مثل انسان بود، در آن صورت سلب وجود از ماهیت در تحلیل عقلی هم محال می‌شد، درحالی که سلب وجود از ماهیت متضمن هیچ محالی منطقی نیست. فارابی پس از اثبات این اصل، به تحلیل مفهوم ماهیت اشیا پرداخته و حکم به بدون اقتضابودن ماهیت نسبت به وجود و عدم می‌دهد و از این تحلیل، مفهوم کلیدی امکان ذاتی را ابداع می‌کند و راز نیازمندی معلول به علت را همین امکان ذاتی می‌داند. پس از این مقدمات تقسیمی بدیع برای موجودات طرح می‌کند که هر موجودی یا واجب‌الوجود است و ذاتاً وجود برای او ضروری است یا ممکن‌الوجود است که از فرض عدمش محالی لازم نمی‌آید (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۱ و ۵۲).

فارابی نخستین فیلسوفی است که با تحلیل اشیای موجود، به مفهوم واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود دست یافته و این اصل بسیار تأثیرگذار را به عالم فلسفه عرضه نموده و از این اصل برای اثبات وجود خدا به‌خوبی بهره برده است. درحقیقت، فارابی این اصل را، مسئله بنیادین فلسفه اسلامی قرار می‌دهد و سایر مسائل آن، براساس این اصل، طرح و حل می‌گردد.

۱-۴- گام چهارم؛ استفاده از مفاهیم، منابع و روش‌های فرافرهنگی

ماهیت دانش فلسفه به‌گونه‌ای است که حل مسائل خویش را براساس برهان و شروع از مبادی بدیهی می‌طلبد. با این وجود، آموزه‌های اسلامی به‌ویژه مدعیات هستی‌شناسانه دین، فیلسوفان مسلمان را تحت تأثیر خود قرار داده و فیلسوفان متدین به دین اسلام، همواره به وحی به‌عنوان منبعی موثق نگرسته‌اند؛ اما صبغه اسلامی فلسفه اسلامی، مانع از اتخاذ راهبرد اساسی دانش فلسفه یعنی تلاش برای ارائه برهان برای حل مسائل فلسفی نگردید بلکه نگاه ایشان به منابع دینی آنان را به‌گزینش مسائل خاص، طرح مسائل جدید، ارائه استدلال نو و بازنگری براهین خویش در فلسفه اسلامی کشاند. این امر باعث شد که ایشان در عین بهره‌گیری از آموزه‌های اسلام، از قوه عاقله مشترک در میان انسان‌ها به‌خوبی بهره ببرند و دانش خویش را به‌گونه‌ای تدوین کنند که امکان ارائه در فرهنگ‌های گوناگون را داشته باشد. علاوه‌بر استفاده ایشان از منبعی فرافرهنگی هم‌چون عقل، استفاده ایشان از مفاهیم و روش‌های عام، فرادینی و فرافرهنگی برای ارائه دستاوردهای

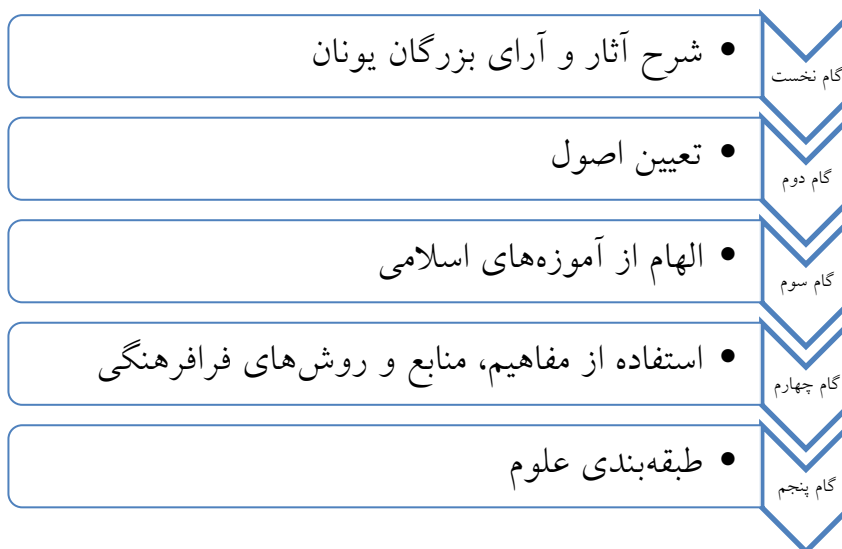
فلسفی خویش، از دیگر مؤلفه‌های راهبردی تحقیقات ایشان است. فارابی به عنوان مؤسس فلسفه اسلامی با فراهم کردن زیرساخت‌های تولید فلسفه اسلامی (شرح آثار یونانی، تعیین اصول، و الهام از آموزه‌های اسلامی) در ارائه دستاوردهای تحقیقات فلسفی خویش، از مفاهیمی نظیر واجب‌الوجود بالذات به جای خدا، عقل فعال به جای جبرئیل، عقل به جای ملک و ... بهره می‌برد. عقول ده گانه وی که نحوه پدید آمدن کثرت از وحدت را تبیین می‌کنند، درحقیقت همان فرشتگان الهی‌اند که نقش واسطه را در خلقت اجرا می‌کنند؛ «و الثواني هي التي ينبغي ان يقال فيها الروحانيون والملائكة و اشباه ذلك» (فارابی، ۱۹۹۶ م، ص ۲۲ و ۲۳). هم‌چنین عقل فعال درحقیقت فرشته وحی است که عالم تحت قمر را تدبیر می‌کند؛ «والعقل الفعال هو الذي ينبغي أن يقال انه الروح الامين و روح القدس ... و رتبته تسمى الملكوت و اشباه ذلك الأسماء» (فارابی، ۱۹۹۶ م، ص ۳۲).

۱-۵- گام پنجم؛ طبقه‌بندی علوم برای ارائه راهبرد آموزشی و پژوهشی

فارابی در گامی دیگر، تلاش کرد فلسفه تازه تأسیس خویش را گسترش و نشر دهد و برنامه‌ای برای تربیت فیلسوف اسلامی ارائه دهد. وی با نوشتن کتاب بسیار مهمی به نام *حصاء العلوم* توانست فهرستی از علوم زمانه خویش را با قلمی روان و شیوا در قالبی دایره‌المعارف گونه شرح دهد. امروزه یکی از شیوه‌های آموزشی مدرن، دسته‌بندی صحیح علوم و استخراج زیرشاخه‌های متفاوت از آن‌ها برای ایجاد نظم در رسیدن به اهداف آموزشی و پژوهشی است. فارابی از نخستین حکمای مسلمان و بلکه حکمای جهان است که این طریق را در شرح علوم ارائه داده است. او هدف خود از این دسته‌بندی را امور زیر معرفی می‌کند:

۱. کمک به متعلم برای اقدام آگاهانه در انتخاب رشته علمی و پیشگیری از ورود ناآگاهانه به تحصیل یک رشته؛
۲. معرفی فایده و میزان سرمایه علمی که عاید متعلم هر یک از این علوم می‌شود؛
۳. توانا کردن متعلم برای مقایسه بین رشته‌های گوناگون علمی جهت شناسایی فضیلت و ارزش معرفت‌شناختی هر کدام؛

۴. ارائه معیار به متعلم برای شناسایی اساتید زبده، متوسط، و ضعیف (فارابی، ۱۹۹۶م، ص ۱۶).
درحقیقت فارابی بعد از تلاش برای تولید فلسفه اسلامی، با دسته‌بندی علوم با طرحی شایسته، برنامه‌ای آموزشی و پرورشی برای طلاب علوم اسلامی ارائه می‌دهد.
حاصل آنکه مؤلفه‌های تلاش فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی را می‌توان چنین خلاصه کرد:



شکل ۱. گام‌های (نظریه‌پردازی فارابی) تأسیس و نشر فلسفه اسلامی

۲- الگوبرداری از مرحله تأسیس فلسفه اسلامی

در گزارش مراحل شکل‌گیری فلسفه اسلامی گفته شد تأسیس فلسفه اسلامی به‌معنای واقعی کلمه به دست فارابی رقم خورد. تلاش فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی دربردارنده مؤلفه‌هایی است که قابلیت الگوبرداری برای تأسیس علوم انسانی اسلامی را دارد. بر این اساس می‌توان از فهرست گام‌های فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی این مؤلفه‌ها را بیان و نحوه الگوبرداری از آن‌ها را در فرآیند تولید علوم انسانی اسلامی معرفی نمود و با برداشتن گام‌هایی شبیه به گام‌های فارابی، البته در حوزه علوم انسانی، شاهد تأسیس علوم انسانی اسلامی بود بنابراین در ادامه، تلاش خواهد شد که الگوی مرحله تأسیس علوم انسانی اسلامی با نظر به تلاش فارابی معرفی گردد.

۲-۱- گام اول: ترجمه و شرح آثار و آرای گزینش شده

از حدود دویست سال پیش که علم غربی وارد جهان اسلام شد - که می‌توان آن را آغاز دوران تجددخواهی نامید - واکنش‌های متعدد و متفاوتی در برابر آن در جهان اسلام نشان داده شد. از جمله این واکنش‌ها شکل‌گیری جریانی است که تلاش دارد علومی اسلامی از جمله علوم انسانی اسلامی تولید کند و جوامع اسلامی را به دوران شکوفایی تمدن اسلامی بازگرداند. ورود دانش غربی در حقیقت با ترجمه آثار غربیان آغاز شد و از این جهت شباهتی با آغاز نهضت ترجمه در صدر اسلام دارد؛ اما از جهات متعددی متفاوت از نهضت ترجمه صدر اسلام است. نهضت ترجمه دوران صدر اسلام با هر نیتی که آغاز شد، در نهایت بخش‌هایی از آن به سود اندیشه اسلامی عمل کرد و در عین حال نقطه عطفی در مسیر تاریخ علوم به‌شمار می‌رود. اما فرایند ترجمه در دوران تجددخواهی تاکنون را نمی‌توان فرآیندی موفق ارزیابی کرد. جریان ترجمه‌ای که در دوره معاصر شکل گرفته، آثاری از جهان غرب را ترجمه کرده که معمولاً این آثار، مروج رویکردهای خاص به‌ویژه پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی بوده‌اند و حاصل آن را نمی‌توان به سود اندیشه بر حق اسلام دانست.

نهضت ترجمه در قرن دوم و سوم هجری که فارابی خود از مترجمان و شارحان خبره آن محسوب می‌شود - گرچه حرکتی ایده‌آل و بی‌نقص نیست - یکی از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز شکل‌گیری فلسفه اسلامی است و از این جهت، ظرفیتی برای الگوبرداری جهت زمینه‌سازی شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی دارد. برای تأمین اهداف علوم انسانی اسلامی، شایسته است که با الگوگیری از نقاط مثبت دوران نهضت ترجمه، برای زمینه‌سازی شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی بهره برد. در حقیقت این امر مسلمانان را قادر خواهد ساخت که با بررسی عوامل رشد علمی دوره اسلامی، سیر بازسازی فرهنگی خود را از پشتوانه تاریخی بهره‌مند سازند. همان‌طور که در ایام نخستین فلسفه اسلامی با نهضت ترجمه از دستاوردهای بشری در عرصه فلسفه قبل از اسلام بهره گرفته شد، در دوره معاصر نیز با ترجمه متون علمی واجد شرایط می‌توان از دستاوردهای مثبت دانشمندان و اندیشمندان غیر اسلامی در تأسیس علوم انسانی اسلامی کمک گرفت و از تجارب آن‌ها استفاده کرد.

در تجربه نهضت ترجمه هدف‌مندی‌گزینش‌متون بیگانه برای ترجمه و لحاظ تناسب متون‌گزینش‌شده با آموزه‌های اسلام، امری مسلم به‌نظر می‌رسد و این مؤلفه می‌تواند الگوی مناسبی برای آغاز تولید علوم انسانی اسلامی باشد. مسلمانان در برخورد با آثار فرهنگی دو ناحیه شرق و غرب، رفتاری بسیار متفاوت از خود نشان دادند. برای مثال، ایشان به کتب فلسفه و حکمت هندی توجه قابل ملاحظه‌ای نکردند؛ اما به کتب فلسفه و حکمت یونانی و سریانی اقبال فراوانی از خود نشان دادند و این امر سبب شکل‌گیری نهضت ترجمه شد. در میان آثار یونانی نیز مؤلفه‌گزینش مناسب با آموزه‌های اسلامی رعایت شده است. برای مثال، مقایسه ترجمه آثار یونانی در جهان اسلام و روم باستان می‌تواند مؤیدی مناسب باشد. در روم باستان بیش از هر چیز دیگری تراژدی‌ها و افسانه‌های یونان مؤثر واقع شده؛ ولی در حرکت ترجمه در جهان اسلام چنین آثاری از یونان دیده نمی‌شود (جمیلی، ۱۹۸۶ م، ص ۸).

بنابراین، در مرحله نخست می‌توان رویکرد‌گزینش‌هدف‌مندِ دستاوردهای حوزه علوم انسانی غربی را البته با نگاه تحول‌خواهی پیشنهاد داد. این امر می‌تواند نقشی اساسی در روند تولید علوم انسانی اسلامی داشته باشد. در این مرحله محققان باید با بررسی مکاتب فکری و نظریات متعدد در رشته‌های متناسب با حوزه رشته خود، دست به‌گزینش آثاری برای ترجمه بزنند که معارض با ضروریات و مبانی دین مبین اسلام نباشد، بلکه بیشترین تناسب را با آموزه‌های اسلام داشته باشد. حاصل آنکه برای گام نخست تولید علوم انسانی اسلامی، با توجه به ایام نخستین انتقال فلسفه یونانی به عالم اسلام و جریان نهضت ترجمه، می‌توان رویکرد «ترجمه‌گزینشی تحول‌خواه» را به‌عنوان الگویی برآمده از مطالعه تاریخی آن ایام معرفی نمود. این رویکرد، تحول و تولید را از مسیر‌گزینش و ترجمه آثار سازگار با ضروریات و آموزه‌های مسلم اسلام، از میان دستاوردهای علوم انسانی غربی دنبال می‌کند. به این ترتیب، فرآیند تولید علوم انسانی اسلامی با محوریت‌گزینش متون مناسب از علوم انسانی موجود آغاز می‌گردد.

فارابی نیز برای دست‌یابی به نظامی فلسفی، پس از ترجمه، آرای بزرگان فلسفه یونان را که نظریات آن‌ها را سازگار بلکه مطابق آموزه‌های اسلامی می‌دانست با بیانی شیوا و فصیح شرح داد. در فرآیند تولید علوم انسانی اسلامی نیز پس از‌گزینش و ترجمه دستاوردهای سازگار علوم انسانی غربی با آموزه‌های دینی و ترجمه دقیق آن‌ها، لازم است این دستاوردها با بیانی شیوا و فصیح شرح

داده شود و این شروح در اختیار جامعه علمی به‌ویژه نخبگانی که امید نوآوری در کار آن‌ها وجود دارد قرار داده شود. باید به یاد داشت که این آثار در این مرحله برای نشر عمومی نیست، بلکه باید در اختیار عالمانی قرار گیرد که با مبانی اندیشه اسلامی آشنا بوده، خطر لغزش فکری در آن‌ها کم باشد و توان نقد نظریات و تشخیص اندیشه حق را داشته باشند.

۲-۲- گام دوم: الهام و استفاده در پاسخ‌گویی به مسائل از آموزه‌های اسلام

فارابی به سبب ایمان دینی خود، آموزه‌های اسلام را منبعی موثق برای شناخت واقعیت می‌دانست از این رو، با الهام و تأثیرپذیری از دین اسلام، نظام فلسفی خویش را تأسیس نمود. محقق علوم انسانی مؤمن به آموزه‌های اسلام نیز آموزه‌های اسلام را منبعی موثق برای تحقیق خویش خواهد دانست و می‌تواند تحت تأثیر آموزه‌های اسلام، علم انسانی خویش را تولید نماید از این رو، در گام سوم می‌تواند با الگوگیری از الهام فارابی از آموزه‌های اسلام برای تولید فلسفه اسلامی، تأسیس علوم انسانی اسلامی خویش را رقم بزند؛ اما برای این مهم باید به یک تفاوت اساسی در کار فیلسوف و محقق علوم انسانی در این مرحله توجه داشت و آن اینکه ماهیت علم فلسفه به گونه‌ای است که منطقاً تنها باید کار خویش را با اصول متعارف آغاز کند و این امر موجب می‌شود که تنها «روش برهانی» برای حل مسائل خویش را پیش رو داشته باشد. اما موضوع علوم انسانی (کنش انسانی) منطقاً چنین محدودیتی را پیش روی محقق قرار نمی‌دهد؛ زیرا آنچه به طور منطقی روش تحقیق یک دانش را مشخص می‌کند، ماهیت موضوع آن دانش و نوع مفاهیمی است که برای تولید علم در آن حوزه خاص به کار گرفته می‌شوند. درحقیقت، روش تحقیق، تابعی از موضوع مورد تحقیق است و انتخاب روش تحقیق امری سلیقه‌ای یا تابع قرارداد نیست (سلیمانی‌امیری، ۱۳۸۸؛ مصباح، ۱۳۹۷، ص ۴۷) و ماهیت موضوع علوم انسانی، منطقاً این اجازه را به محقق می‌دهد که از تمامی منابع و روش‌های معتبر شناخت، متناسب با موضوع و مسئله تحقیق بهره گیرد از این رو، هرگونه انحصارگروی روشی در این علوم پشتوانه منطقی ندارد. این حقیقت به محقق علوم انسانی اجازه می‌دهد علاوه بر تأییدی که فلسفه اسلامی از آموزه‌های اسلام پذیرفته - که عمدتاً به مرحله مسئله‌سازی بازمی‌گردد - برای تولید علوم انسانی اسلامی متناسب با مسئله، از آموزه‌های اسلام در مرحله پاسخ‌گویی به مسائل علوم انسانی، نیز بهره‌برداری نماید.

در گام سوم از تلاش فارابی برای تأسیس فلسفه اسلامی توضیح داده شد که وی، گرچه داوری در مسائل فلسفی را تنها با روش برهانی ممکن می‌دانست؛ اما آموزه‌های اسلام به‌ویژه مدعیات هستی‌شناسانه اسلام - که در قرآن و کتب معتبر روایی مطرح شده‌اند - به گونه‌ای دیگر او را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که الهام‌بخشی آموزه‌های اسلام برای فارابی و سایر فیلسوفان مسلمان را می‌توان در قالب چهار نوع تأثیر، منظم نمود. این قالب به‌علاوه «بهره‌برداری در پاسخ‌گویی به مسائل» می‌تواند الگویی برای محقق علوم انسانی اسلامی باشد.

۱- جهت‌دهی در گزینش مسئله تحقیق: در هر یک از رشته‌های علوم انسانی معاصر، مسائل متعددی طرح شده و باب‌ها و فصل‌های متعددی را به خود اختصاص داده‌اند؛ اما محقق مسلمان می‌تواند با بررسی آموزه‌های دینی ناظر به مسائل رشته خود، اولویت‌هایی را تحت تأثیر این آموزه‌ها کشف کند و با توجه به این اولویت‌ها، مسائلی خاص را برای بررسی بیشتر و دقیق‌تر در اولویت تحقیق خویش قرار دهد. برای مثال، با نگاهی گذرا به منابع دینی می‌توان دریافت که مسائلی نظیر تربیت دینی، آموزش و پرورش، خانواده، حقوق فردی و اجتماعی انسان و ... در میان آموزه‌های دینی اهمیت ویژه‌ای دارند. محقق مسلمان نیز به اقتضای ایمانش، چنین مسائلی را در اولویت تحقیق خویش قرار می‌دهد بنابراین، اصل رفتن به‌سوی چنین مسائلی می‌تواند تحت تأثیر آموزه‌های اسلام باشد.

۲- الهام در طرح استدلال نو: یقیناً در میان آموزه‌های اسلام درخصوص کنش‌های انسانی انسان، مسائلی طرح شده بدون اینکه استدلالی بر آن اقامه گردد. ازطرفی ممکن است همین موضوعات در میان موضوعات علوم انسانی نیز طرح شده باشد؛ اما خروجی استدلال‌های علوم انسانی، توان پوشش تمامی ویژگی‌هایی که برای آن موضوع در اسلام بیان شده ندارد. چنین موضوعاتی، می‌تواند محقق علوم انسانی اسلامی را برآن دارد که برای تأکید بر صدق چنین مدعیاتی و فراهم کردن زمینه پذیرش آن‌ها، دست به ابداع نوعی استدلال بزنند که تا جای ممکن آن ویژگی‌ها را پوشش دهد.

۳- الهام در طرح مسائل تازه: گاه ممکن است در میان آموزه‌های اسلام به مسائلی انسانی اشاره شده باشد که هیچ سابقه‌ای در میان مسائل مطرح شده در علوم انسانی نداشته باشد. محقق مسلمان

به اقتضای ایمان خویش و باور به آموزه‌های اسلام، می‌تواند چنین مسائلی را با روش معتبر بررسی کرده، مسائلی نو در حوزه علوم انسانی طرح نماید.

۴- استفاده از آموزه‌های اسلام در پاسخ به مسائل: اگر گزاره‌ای توصیفی مربوط به علوم انسانی با صراحت کامل و با همه جزئیاتش در میان آموزه‌های اسلام باشد، محقق می‌تواند از آن در پاسخ‌گویی به مسائل علوم انسانی توصیفی بهره گیرد.

۵- تأثیر به‌عنوان ناظر ارزش‌یاب؛ امروزه با وجود شیوع روش تجربی در علوم انسانی، در حوزه معرفت‌شناسی و فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی، مشهور مکاتب و اندیشمندان، این روش را هرگز مفید یقین‌نمی‌دانند (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۱۲۱-۱۵۶). علاوه‌بر مشکلات معرفت‌شناختی این روش، انسان غیرمعصوم به دلیل محدودیتی که در کسب دانش دارد، ممکن است دچار اشتباه گردد. وجود اختلافات فراوان غیرقابل جمع در میان محققان علوم انسانی، خود بهترین شاهد بر این مدعاست از این رو، محقق علوم انسانی علاوه‌بر اینکه باید به ضوابط و اصول علمی و منطقی متعهد باشد و از مغالطه بپرهیزد، لازم است مراقب‌هایی را به کارگیرد تا با آن‌ها تحقیقات خود را رصد کند و از خطاهای احتمالی جلوگیری کند.

از مهم‌ترین مراقب‌ها که محقق علوم انسانی مسلمان می‌تواند تحقیقات خویش را با آن رصد کند و خطاهای احتمالی آن‌ها را دریابد، آموزه‌های اسلام است. بر این اساس، اگر محقق مسلمان که به آموزه‌های اسلام ایمان دارد، در تحقیقات تجربی خویش به نتایجی دست یابد که در تعارض با آموزه‌های صریح، قطعی و غیرقابل تأویل دین حق باشد، لازم است استدلال خود را که چنین نتیجه‌ای به دست داده، بازنگری کند و تلاش کند وجه مغالطه آن را کشف کند. چنین تلاشی می‌تواند او را به پاسخ حق راهنمایی نماید. البته این تأثیر تنها به احکام صریح، قطعی و غیرقابل تأویل آموزه‌های اسلامی اختصاص ندارد، بلکه آموزه‌های غیرصریح و تأویل‌پذیر دین نیز در حد هشدار می‌توانند محقق را به دقت بیشتر وادارند.

۲-۳- گام سوم: تعیین اصول

اندیشمندی که پژوهش خویش را بر اصولی - اعم از اصول متعارف، اصول موضوعه و مسائل بنیادین - متفاوت از دیگران بنا می‌کند، دانشی متفاوت از دیگران تولید خواهد کرد، چنان‌که فارابی با ابداع و به کارگیری اصولی متفاوت با اصول فلسفه یونان توانست نظام فلسفی متفاوتی با

نظام فلسفه یونان ارائه دهد. در مرحله تأسیس علوم انسانی اسلامی نیز می توان با بهره گیری از اصول به کار گرفته شده توسط فارابی، هم چنین شناسایی و در صورت لزوم، اصلاح اصول علوم انسانی غربی، دست به تأسیس اصول لازم برای تولید علوم انسانی اسلامی زد. برای این منظور باید به دو نکته توجه داشت؛

یک: تفاوت اصول فلسفه با اصول علوم انسانی

از آنجا که موضوع فلسفه، عام ترین موضوع و فلسفه عام ترین علم است، اساساً نمی تواند به اصول موضوعه نیاز داشته باشد، چرا که دانشی عام تر از آن وجود ندارد تا چنین اصولی را برای آن اثبات کند از این رو، فلسفه ناچار است برای آغاز بررسی موضوع خود از میان سه دسته اصول (اصول موضوعه، اصول متعارف، و مسائل بنیادین) تنها از اصول متعارف استفاده کند و با استفاده از اصول متعارف، مسئله یا مسائلی را به عنوان مسئله یا مسائل بنیادین اثبات کند و در ادامه با به کار گیری اصول متعارف و مسئله یا مسائل بنیادین مسیر خویش را ادامه دهد.

اما موضوع علوم انسانی نسبت به موضوع فلسفه، موضوعی خاص است که بررسی آن، علاوه بر اصول متعارف، دست کم نیازمند علومی است که موضوع آن ها عام تر از موضوع علوم انسانی است از این رو، علوم انسانی برای آغاز کار خود، نیازمند هر سه نوع اصل هستند و از آنجا که کلی ترین اصول موضوعه باید در فلسفه اثبات گردد، سایر علوم از جمله علوم انسانی، نیازمند فلسفه اند و بسته به اینکه اصول موضوعه آن ها با واسطه یا بی واسطه، به کدام نظام فلسفی بازگشت دارند، به نظامی فلسفی منسوب خواهند بود. بنابراین اگر علمی انسانی، در اصول موضوعه خویش وام دار یکی از مکاتب فلسفه اسلامی باشد، می توان آن را به آن مکتب نسبت داد و بدینان آن واسطه حتی آن را به صفت «اسلامی» متصف نمود.

دو: از آنجا که آموزه های اسلام (کتاب و سنت) منبعی معتبر در کنار سایر منابع شناخت است، محقق علوم انسانی اسلامی می تواند از آموزه های اسلام به عنوان منبعی موثق برای معرفت بهره گیرد.

با توجه به این دو نکته، محقق علوم انسانی اسلامی، می داند که علاوه بر اصول متعارف به اصول موضوعه نیز نیازمند است از این رو، پس از مرحله گزینش و شرح علوم انسانی غربی، می بایست دست به تعیین اصول بزند. در این مرحله محقق می تواند متناسب با نوع موضوع و مسئله

تحقیق، از آموزه‌های اسلام نیز به عنوان اصول موضوعه و مبانی بهره گیرد. برای شروع می‌توان از اصولی که فارابی برای تأسیس فلسفه اسلامی به کاربرد الگو گرفت.

۲-۳-۱- اصل اول: وحدت واقعیت

یکی از اصول اساسی در اندیشه فارابی، وحدت واقعیت است و از همین رو، از نگاه وی مدعیان کشف واقعیت هم نباید با یکدیگر در تعارض بوده، ادعاهای متناقض مطرح کنند. بر این اساس وی تلاش کرد اثبات کند که فلسفه و دین حقیقی، هر دو مدعی ارائه و بیانگر یک واقعیت‌اند، گرچه در ظاهر با هم اختلاف داشته باشند.

موضوع علوم انسانی، ابعاد گوناگونی دارد که برخی از این ابعاد ظرفیت بررسی با منابع و ابزار گوناگون شناخت اعم از عقل، وحی، و تجربه حسی را دارند. بر این اساس، با الگوبرداری از فلسفه فارابی و با افزوده شدن تجربه حسی به جمع مدعیان واقعیت، می‌توان از وحدت عقل، وحی و تجربه حسی به عنوان اصلی اساسی برای علوم انسانی اسلامی سخن گفت و تلاش برای اثبات این امر را در دستور کار قرارداد. گرچه تجربه حسی، ارزش معرفت‌شناختی سایر مدعیان کشف واقعیت را ندارد و نمی‌تواند دانشی یقینی تولید کند؛ اما امری بی‌ارزش نیز نیست. تجربه به عنوان ظهور واقعیت، نباید در تضاد با مدعیان دیگر باشد. «این بدان معناست که در مسأله‌ای که هم از راه نقلی تعبدی و هم از راه تجربی قابل اثبات است، اگر محققان علوم تجربی درست تحقیق کنند، به همان نتیجه‌ای می‌رسند که در متن یقینی دینی وجود دارد» (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۴). البته محقق علوم انسانی اسلامی در صورت تعارض نتایج مسائلی که با روش‌های گوناگون قابل تحقیق‌اند، می‌تواند از قواعدی که در بحث تعارض علم و دین مطرح است کمک بگیرد (برای تفصیل این بحث، ر.ک: همان، ص ۱۳۷-۱۵۸؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۹۳-۱۰۳).

۲-۳-۲- اصل دوم: ابتدای علوم عملی بر علوم نظری

به اعتقاد فارابی، تولید دانش نظری منطقاً مقدم بر دانش عملی است. می‌توان این اصل را «لزوم ابتدای علوم عملی بر علوم نظری» خواند. براساس یک اصطلاح می‌توان علوم نظری را علوم حقیقی و علوم عملی را علوم اعتباری نیز نام نهاد، به این اعتبار که موضوعات علوم نظری، وجودی حقیقی و خارجی دارند؛ اما موضوعات علوم عملی به اراده و خواست انسان وابسته‌اند.

چنان‌که شهید مطهری می‌نویسد «علوم حقیقی اصطلاحاً در مقابل علوم اعتباری گفته می‌شود و علوم اعتباری همان‌هاست که سابقین «علوم عملی» می‌نامیدند مانند علم اخلاق و غیره» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۶ ص ۶۷).

موضوع علوم انسانی نیز کنش‌های انسانی به معنای کنش‌هایی است که به اراده و آگاهی انسان وابسته‌اند نظیر تولید، توزیع، نهاد خانواده و ... و فعالیت‌های غیرارادی انسان نظیر فعالیت‌های دستگاه گوارش و دستگاه گردش خون از دایره موضوع این علوم خارج‌اند از این‌رو، می‌توان گفت علوم انسانی از نظر جایگاه در مجموعه علوم، ذیل علوم عملی و اعتباری طبقه‌بندی می‌شوند. البته این نکته را نباید فراموش کرد که گرچه جنس علوم انسانی از جنس علوم عملی و اعتباری است؛ اما این امر ورود گزاره‌های توصیفی در این علوم را نفی نمی‌کند و معمولاً علوم انسانی، هم ابعادی توصیفی و هم ابعادی توصیه‌ای دارند. همان‌طور که علوم عملی در طبقه‌بندی فارابی نظیر سیاست، خود ابعاد توصیفی و توصیه‌ای دارد. وی براساس هستی‌شناسی خود، نظام اجتماعی خاصی را توصیف و براساس آن توصیه‌های خود را پایه‌گذاری کرد.

با ذکر این توضیحات می‌توان گفت براساس طبقه‌بندی فارابی، علوم انسانی از آن جهت که ذیل علوم عملی طبقه‌بندی می‌شوند، بر علوم نظری مبتنی‌اند و مسائل آن‌ها نیز عموماً ابعاد توصیفی و توصیه‌ای دارد و ابعاد توصیه‌ای آن‌ها مؤخر از ابعاد توصیفی و مبتنی بر آن‌ها هستند و ابعاد توصیفی آن‌ها مبتنی بر علوم نظری می‌باشند. بنابر این اصل، محقق علوم انسانی اسلامی، برای حل مسائل خود نخست باید توصیف، تبیین و تفسیری درست مبتنی بر علوم نظری از مسئله خویش به‌دست آورد.

مسئله اصول فراوانی به‌ویژه اصول متعارف منطقی و معرفت‌شناختی می‌توان برای فلسفه فارابی ذکر کرد؛ اما به‌نظر می‌رسد اصولی که به فلسفه او جهت و صبغه اسلامی بخشید، عبارت‌اند از اندیشه وحدت فلسفه و وحی و تلاش برای اثبات این هماهنگی. محقق علوم انسانی اسلامی با الگوبرداری از این اصول فلسفه فارابی می‌تواند گام سوم تحقیق خویش را برای تولید علوم انسانی اسلامی توصیفی فرافرهنگی شکل دهد و در صورتی که بخواهد این علوم را براساس نظام فلسفی فارابی به ثمر برساند، علاوه بر اصول یادشده، باید مبانی دانش خویش را نیز از فلسفه فارابی وام بگیرد. در این صورت علوم انسانی تولیدشده توسط او از جهتی که برمبانی یکی از مکاتب فلسفه

اسلامی استوار است، می‌تواند منسوب به اسلام باشد و از آن جهت که وام‌دار فلسفه فارابی است، می‌تواند به نظام فلسفی او نسبت داده شود. افزون بر این، محقق می‌تواند متناسب با موضوع و مسئله تحقیق خویش، مستقیماً از آموزه‌های اسلام اصول موضوعه مورد نیاز خویش را وام‌گیرد.

۲-۴- گام چهارم: استفاده از مفاهیم، منابع و روش‌های فرافرهنگی

چنان‌که گذشت، فیلسوفان مسلمان در عین بهره‌برداری از منابع دین حق در فلسفه اسلامی، از قوه عاقله مشترک در میان انسان‌ها به‌خوبی بهره‌بردند و دانش خویش را به‌گونه‌ای تدوین کردند که امکان ارائه آن در فرهنگ‌های گوناگون وجود داشته باشد. ایشان با استفاده از مفاهیم و روش‌های عام فرافرهنگی این هدف را تکمیل کردند. انتشار جهانی آثار ایشان در قدیم و جدید و تأثیر جهانی آن‌ها نشان از موفقیت ایشان در این هدف دارد. محقق علوم انسانی نیز می‌تواند از این ظرفیت استفاده نموده و علوم انسانی اسلامی خویش را به‌گونه‌ای ارائه نماید که چنین قابلیت داشته باشد. استفاده از منبع عقل و حس به‌عنوان منبع مشترک در انسان‌ها برای شناخت و به‌کارگیری مفاهیم فرافرهنگی و اتخاذ روش‌ها و تکنیک‌های مشترک نظیر روش تجربی به محقق کمک خواهند کرد که در مرحله تأسیس علوم انسانی اسلامی توصیفی فرافرهنگی، علوم تولید نماید که در عین بهره‌گیری از آموزه‌های دین حق، قابلیت ارائه در فرهنگ‌های گوناگون را داشته باشد. مطالعه جزئیات کار فیلسوفان مسلمان که تلاش شد تصویری از آن‌ها توضیح داده شود می‌تواند منشأ فعال‌شدن خلاقیت محقق علوم انسانی اسلامی در دستیابی به اهداف مقدس او باشد. برای مثال، مفاهیمی که فیلسوفان اسلامی به‌کار برده‌اند هم‌چون واجب‌الوجود و مستقل به‌جای خدا، عقول به‌جای ملائکه، عقل فعال به‌جای فرشته وحی، رئیس مدینه به‌جای نبی و پیامبر و ... می‌تواند در علوم انسانی اسلامی نیز به‌کار گرفته شود. علاوه بر مفاهیم ابداع‌شده در فلسفه اسلامی، می‌توان مفاهیمی هم‌ارز با مفاهیم دینی ابداع نمود؛ مفاهیمی نظیر زندگی دوم به‌جای حیات پس از مرگ، جانشین رئیس مدینه به‌جای امام، انعکاس کنش به‌جای تجسم اعمال و

۵-۲- گام پنجم: طبقه‌بندی علوم برای ارائه راه‌برد آموزشی و پژوهشی

چنان‌که فارابی پس از تأسیس فلسفه اسلامی، با طبقه‌بندی علوم و معرفی جایگاه و ارزش هر علم، طرحی نو برای آموزش، پژوهش و پرورش درانداخت، محقق علوم انسانی اسلامی نیز می‌بایست همراه با تلاش برای تأسیس علوم انسانی اسلامی، به این امر همت گمارد. متأسفانه، در فرهنگ جامعه ایران اسلامی ما جایگاه علوم انسانی و ارزش آن‌ها آن‌گونه که شایسته است، شناخته شده نیست. علاوه بر فرهنگ عمومی ما، سیستم آموزش و پرورش ما نیز روالی وارونه در پیش گرفته و با سوق دادن نخبگان جامعه به سوی علوم طبیعی (علوم که موضوع آن‌ها طبیعت است) و ریاضی نظیر رشته‌های پزشکی و مهندسی، مانع از تقویت جایگاه این علوم در میان دانش‌آموزان شده است، درحالی‌که عموماً دانش‌آموختگان علوم انسانی‌اند که مدیریت خروجی علوم طبیعی و ریاضی را در دست می‌گیرند و حاصل علوم طبیعی، هم‌چون برده در خدمت علوم انسانی خواهند بود. علوم طبیعی اگر چنان پیشرفت کنند که بتوانند اورانیوم را غنی یا رآکتور آب سنگین طراحی و تولید کنند، این علوم انسانی هستند که مشخص می‌کنند قلب رآکتور به کارافتد یا در جای آن بتن ریخته شود. دقت در تفاوت موضوع این دو دسته علوم نیز می‌تواند به این مهم راهنما باشد (ر.ک: بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۷۸-۸۴؛ بنتون، تد ۱۹۴۵م، فصل ۵). ازاین‌رو، می‌توان یکی از وظایف محققان عرصه علوم انسانی اسلامی را معرفی جایگاه و ارزش علوم انسانی تعریف کرد. لازمه تعیین جایگاه این علوم، ارائه طبقه‌بندی علوم است، به گونه‌ای که دست کم اهدافی نظیر اهداف تعریف شده توسط فارابی برای طبقه‌بندی علوم تأمین گردد. این طبقه‌بندی و شرح جایگاه دست کم اقسام اصلی علوم می‌تواند در سوق دادن بخشی از جامعه نخبگان به سوی علوم انسانی و شکل‌گیری نوعی آموزش و پرورش براساس علوم و اهداف اسلامی مؤثر واقع شود.



شکل ۲. الگوی تأسیس علوم انسانی اسلامی

نتیجه‌گیری

حاصل آنکه با بررسی روند تأسیس فلسفه اسلامی فرافرهنگی توسط فارابی، مشخص شد که می‌توان گفت وی برای دستیابی به این مهم، پنج گام را پشت سر گذاشته است؛ ۱- شرح آثار و آرای بزرگان یونان، ۲- الهام از آموزه‌های اسلام، ۳- تعیین اصول نظام فلسفی خویش، ۴- استفاده از مفاهیم، منابع و روش‌های فرافرهنگی و ۵- طبقه‌بندی علوم برای ارائه راه‌برد آموزشی و پژوهشی.

این تلاش قابل الگوبرداری در تأسیس علوم انسانی است و براساس آن می‌توان مراحل زیر را به عنوان الگو در مرحله تأسیس علوم انسانی اسلامی پیشنهاد داد که نقشی تعیین کننده در شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی دارد: ۱- گزینش و ترجمه هدفمند آثار وارداتی علوم انسانی براساس میزان هماهنگی با آموزه‌های اسلام و شرح آثار و آرای گزینش شده توسط نخبگان باورمند به آموزه‌های اسلام؛ ۲- الهام و استفاده از آموزه‌های اسلام در جهت‌دهی در گزینش

مسئله تحقیق در طرح مسائل تازه، در طرح استدلال نو، در پاسخ گویی به برخی مسائل علوم انسانی و در بهره گیری به عنوان ناظر ارزش یاب؛ ۳- تعیین اصول و مبانی فلسفه فارابی و سایر اصول و مبانی لازم؛ ۴- استفاده از مفاهیم، منابع و روش های فرافرهنگی و ۵- طبقه بندی علوم برای ارائه راه بردی آموزشی و پژوهشی.

فهرست منابع

- قرآن کریم
- ابوطالبی، مهدی (۱۳۹۶)، نقش علوم انسانی اسلامی در تمدن نوین اسلامی از نگاه مقام معظم رهبری، فصل‌نامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، ش ۶.
- باقری، خسرو (۱۳۸۲)، هویت علم دینی: نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- بستان، حسین (۱۳۹۰)، گامی به سوی علم دینی (۲): روش بهره‌گیری از متون دینی در علوم اجتماعی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بستان، حسین (۱۳۹۲)، نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی با تطبیق بر جامعه‌شناسی خانواده، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه جمعی از مترجمان، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بتون، تد؛ کرایب، یان (۱۹۴۵ م)، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، محمود متحد، تهران، نشر آگه.
- حسینی، سیدحمیدرضا و دیگران (۱۳۸۶)، علم دینی؛ دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۴)، معرفت‌شناسی در قلمرو گزاره‌های پسین، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۵)، درآمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت دینی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- داوری اردکان، رضا (۱۳۸۲)، فارابی: فیلسوف فرهنگ، تهران، نشر ساقی.
- سلیمانی‌امیری، عسکری (۱۳۸۸)، منطق و شناخت‌شناسی از نظر حضرت استاد مصباح به ضمیمه روش‌شناسی علوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- سوزنجی، حسین (۱۳۸۹)، معنا، امکان و راه‌کارهای تحقق علم دینی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲)، شریعت در آینه معرفت، ویراستار: حمید پارسا، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۲)، آیا فلسفه اسلامی داریم؟، معرفت فلسفی، شماره اول.
- علی‌پور، مهدی و دیگران (۱۳۹۰)، پارادایم اجتهادی دانش دینی "پاد"، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فنائی‌اشکوری، محمد و دیگران (۱۳۹۰)، درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مجمع عالی حکمت اسلامی (۱۳۹۳)، علم دینی: دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، قم، انتشارات حکمت اسلامی.
- مصباح، علی (۱۳۹۷)، فلسفه علوم انسانی در اسلام، قم، مرکز آموزش مجازی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲)، رابطه علم و دین، محقق: علی مصباح، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ۳۱ ج، تهران؛ قم، صدرا.

ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدالله (۱۳۸۱)، الإشارات و التنبیها، محقق: مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب.

ارسطو (۱۳۷۸ ب)، منطق ارسطو، مترجم: میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، نگاه.

ارسطو (۱۳۸۹)، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، مترجم: شرف‌الدین خراسانی، تهران، حکمت.

افلاطون (۱۳۶۸)، جمهور، مترجم: فؤاد روحانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

جمیلی، خالد رشید (۱۹۸۶م)، حرکه الترجمة فی المشرق الاسلامی فی القرنین الثالث و الرابع للهجرة، بغداد، وزارة الثقافة و الاعلام، دارالشؤون الثقافية العامة.

حلی، حسن‌بن‌یوسف (۱۳۶۳)، الجوهر النضید فی شرح منطق التجريد، قم، انتشارات بیدار.

سهرودی، یحیی‌بن‌حبش (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، مصحح: هانری کرین و دیگران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۶۸)، الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، قم، مکتبه المصطفوی.

فارابی، ابونصر (۱۹۱۰ م، ب)، ماینیغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفه، ذیل کتاب مبادئ الفلسفه القديمه، قاهره، المکتبه السلفیه.

فارابی، ابونصر (۱۳۸۱)، فصوص الحکمه، شارح: اسماعیل شنب غازانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فارابی، ابونصر (۱۹۹۵ م)، آراء اهل المدينه الفاضله، شارح: علی بو ملهم، بیروت، دار و مکتبه الهلال.

فارابی، ابونصر (۱۹۱۰ م، الف)، مبادئ الفلسفه القديمه، قاهره، المکتبه السلفیه.

فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ ق)، الجمع بین رأی الحکیمین، مصحح: نادر البیر نصری، تهران، مکتبه الزهراء.

فارابی، ابونصر (۱۴۱۳ ق)، الأعمال الفلسفیه، محقق: جعفر آل‌یاسین، بیروت، دارالمناهل.

فارابی، ابونصر (۱۹۹۶م)، کتاب السیاسه المدنیه، شارح: علی بو ملهم، بیروت، دار و مکتبه الهلال.

القفطی، یوسف (۱۳۲۶)، أخبار العلماء بأخبار الحکماء، مصحح: سید محمد امین الخانجی، مطبعه السعاده.

کلینی، محمدبن‌یعقوب (۱۴۰۷ ق)، الکافی، محقق: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، ۸ جلد، تهران، دار الکتب الإسلامیه.

Ayer, Alfred Jules, (1952), Language, truth and logic, New York, DOVER.

Plantinga, Alvin (1984) "Advice to Christian Philosophers," Faith and Philosophy: Journal of the Society of Christian Philosophers: Vol. 1: Iss. 3, Article 1.

